

رفتن

مجموعه کרוکی‌ها و دست‌نوشته‌های

سید بهشید حسینی

مؤلف: دکتر سید بهشید حسینی

(عضو هیئت علمی دانشگاه هنر)

گردآوری و تنظیم متن: نسرین لاریجانی

سرشناسه	: حسینی، سید بهشید، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدید آور	: رفتن/ مجموعه کروکی‌ها و دست نوشته‌های سید بهشید حسینی.
مشخصات نشر	: تهران: دانشگاه هنر، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۹ ص. : مصور.
شابک	: ۱۶۲۰۰۰۰ ریال : ۸-۲۱-۶۵۱۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: حسینی، سید بهشید، ۱۳۳۹ - -- یادداشت‌ها، طرح‌ها و غیره.
موضوع	: حسینی، سید بهشید، ۱۳۳۹ - -- سفرها
موضوع	: سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۴
موضوع	: Travelers' writings, Iranian -- ۲۰th century
موضوع	: یادداشت‌ها
موضوع	: Notebooks
رده‌بندی کنگره	: PIR ۸۳۴۱/س ۸۷۱۸۳ ر ۷ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی	: ۸ فا ۸۶۲/۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۰۶۷۲۷





کلیه حقوق این اثر برای دانشگاه هنر محفوظ است
نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان سرهنگ سخایی، بین تقاطع سی تیر و فردوسی
شماره ۵۸، دانشگاه هنر، تلفن: ۶۶۷۲۵۶۸۲
artunipub@art.ac.ir

کتاب رفتن
مجموعه کרוکی‌ها و دست نوشته‌های سید بهشید حسینی
مؤلف: دکتر سید بهشید حسینی
ترجمه: یاسمن نصرالله زاده ساروی

چاپ دوم: ۱۴۰۲
ویراستار: نسرين لاریجانی
ویراستار انگلیسی: مینا لطف‌اللهی
طراحی جلد و صفحه‌آرایی: عسل شیروانیان
چاپ و صحافی: دانشگاه هنر
شمارگان: ۲۵۰ جلد
شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۱۳-۲۱-۸
قیمت: ۱۶۲۰۰۰۰ ریال

۱۴	سفر های داخلی	Domestic trips	14
۴۲	سفر های خارجی	Abroad trips	42
۷۴	دلفن نوشته	Heart felts	74
۱۰۶	نامه	Letter	106
۱۱۰	نمایشگاه سیتة	Cite exhibition	110

مقدمه:

از کودکی به سفر می رفتم. سفر به شهرهای مختلف در مأموریت‌های کاری پدرم و سفرهای تابستانه به زادگاهم طالقان. سفرهای نوجوانی به همراه اقوام و دوستان به شهرهای مختلف ایران عزیز بود و در دوران دبیرستان رفتن به کوه‌های اطراف تهران و شمال ایران و زندگی متفاوتی را تجربه کردن. بعدتر، شروع انقلاب و جنگ و اعزام به مناطق مختلف جنگی از پیرانشهر و کردستان تا خرمشهر و فاو و سپس جهادسازندگی در مناطق محروم مثل حاشیه خلیج فارس و دیگر نقاط کشور باعث شد با قومیت‌ها و فرهنگ‌ها و اقلیم‌های گوناگون آشنا شوم و همه اینها تازه شدن و نوشدن‌های پی‌درپی به دنبال داشت. با تمام شدن جنگ و سکوتی که هشت سال درونم نشسته بود دریافتم که رهایی از عادت جنگ بدون قضاوت در کم و کیف آن مشکل است و این سبب شکسته شدن تارو پود باورم شد، پس سفر کردم تا عقاید مختلف و انسان‌هایی که با اعتقادات مختلف کنار هم‌اند را ببینم. در این سال‌ها به حدود شصت کشور جهان عمدتاً با کوله‌پشتی سفر کردم. لحظاتی که در جاده و سفر هستیم انگار ما ثابت شده‌ایم و دریا و جنگل و کوه‌ها هستند که به احترام مسافر عبور می‌کنند. آنها برای ما

می‌گذرند و زمان ثابت می‌شود و سفر جزئی از عمر محسوب نمی‌شود. در تمام دوران بیست سال دانشجویی و بعد از آن بیست و شش سال آموزش معماری سعی کردم در برگزاری سفرهای مختلف و انتقال تجربه به دانشجویان مؤثر باشم که بهترین آن‌ها سفرهای درس روستا در پانزده سال اخیر بوده است، که ماحصل همه این سفرها منجر به نمایشگاه‌هایی داخلی و سپس در سیتة پاریس در تابستان ۱۳۹۵ گردید که در اینجا جا دارد از دکتر مهربانی به عنوان مترجم و یاری کننده در آن نمایشگاه تشکر گردد. بازدیدکنندگان نمایشگاه سیتة اولین بار پیشنهاد تبدیل این تجارب به کتاب را دادند. که گوشه ای از آن سفرها به رسم سوغات تقدیم می گردد، شاید که قبول حق افتد.

سید بهشید حسینی

بهار ۹۶

Introduction

I traveled ever since I was a child. Traveling to different cities in my father's missions and summer trips to my hometown, Taleqan. Through my teenage years, I would travel with relatives and friends to different cities in my dear Iran and during high school; I'd camp in mountains in the outskirts of Tehran and in the north of Iran and experience a different life. Later, the beginning of the revolution and the war and expansion to different areas of warfare from Piranshahr and Kurdistan to Faw and the south and Jihad of Construction in needy areas like the Persian Gulf and other parts of the country made it possible to learn about different ethnicities and cultures and climates. As the war and the silence of eight years behind me was over, I realized that it was difficult to escape from the habit of war without judgment. Knowing this, broke the very roots of my beliefs and so I traveled to see different

beliefs and people who live side by side with their various beliefs. There are moments in a trip when seas, forests, mountains and passages, pass by. It is in those moments when it seems time has stopped but your life length expands. Throughout the twelve years, as a student, and afterwards, I spent twelve and five years of architecture training trying to make various trips and transfer experience to the students, which has been the best traveling lessons of the village course in the past 15 years. All of this was shown at the exhibition in the summer of 2016 in Paris, and visitors offered to turn this experience into a book, which parts of that journey is donated as a gift. I also thank Dr. Mehrabani as the interpreter and contributor in that exhibition.

May it be accepted by GOD.

seyed Behshid Hosseini

spring 2017

پیش درآمد

ما زنده به آن ایم که آرام نگیریم

موج ایم که آسودگی ما، عدم ماست.

آرام و قرار ندارد؛ همواره در حال سیر در جهان بیرون و دنیای درون خودش است. بی پروا همه چیز را تجربه می‌کند و از جستجو باز نمی‌ایستد. سرمست از هستی است و با زبان فطرت، با سنگ و آب و آسمان و گل‌ها و انسان‌ها سخن می‌گوید. با جهان در صلح است و با درون خودش در جنگ؛ در چالشی دائمی برای یافتن حقیقت. ذهن پرسشگر او هرآنچه دریافت می‌کند را به تصویر کشیده یا می‌نویسد. این‌گونه یافته‌ها و تجربیاتش را با دیگران سهیم می‌شود.

«رفتن» بخشی جدایی ناپذیر از شخصیت اوست. او می‌رود و می‌رود تا برای سوال‌های ناتمامش از زندگی جوابی بیابد و هر چه پیش‌تر می‌رود زلال‌تر می‌شود، خالص‌تر می‌شود، بی‌تعلق‌تر می‌شود... به این امید که شاید روزی با کائنات یکی گردد.

سید بهشید حسینی را می‌گوییم.

محمدرضا مهربانی گلزار

آبان ماه یکهزار سیصد و نود هفت

We are alive if we are not calm

We are waves that if calm, we will not exist

He is never calm and quiet; he is always searching in the outer world and the world inside himself. he experiences everything Recklessly and does not stop questing. He is delighted from Existence and speaks with rock, water, sky, flowers and humans with nature language

He is in peace with the world, but in struggle with himself, in a constant challenge to find the truth. his questioner mind draws or writes everything that he receives. Through this he shares his findings and experiences with others.

"Going" is an inseparable part of his personality. He goes and goes to find answers to his unfinished questions, and as he goes by, he gets clearer, becomes purer and more despicable ... hope that one day he may be unified with the universe.

I'm talking about Seyyed Behshid Hosseini.

سفر های داخلی

A vertical decorative bar on the left side of the slide, composed of four rectangular segments. Each segment contains a black footprint, and the segments are arranged such that the footprints appear to be walking down the bar.

Domestic trips

Saturday night, June 21st 2014 – Meymand, Kerman

The trip to Meymand ended as well. I arrived in Tehran today. Life goes on, until the end of its journey. Sudabeh's goat will grow soon and some time later she won't be able to pick it up. Kobra is crying of the loss of her first husband. She is 78 years old now. She was 20 when she lost her 27-year-old husband. He got bit by a snake and died. It was 57 years ago and she has a son from him. Then

she got married again and now has 6 children with her second husband, but still cries for the first one. When she was young she hit her head to the wall so many times that she lost her sight and got a constant headache.

Once I calculated I realized that Meymand's nomads had around 22 thousand sheep in their sheepfolds, which count up to 22 billion Tomans of big white sheep. Despite all Sudabeh's older brothers and Kobra's children come to the city and sell cheesepuffs in the crossroads. I wonder if the honor of being a nomad and the difficulty of being a shepherd and the migration through mountains and staying in Meymand is that hard to do?

Hurry up and go visit Kobra and see the love in her eyes that shed tears of remembering. She might not be there the next time, and if these old men and women die, Meymand becomes empty and turns to a museum.

Tehran, Farshid's house



بزرگ سودابه و فرزندان کبری به تهران می‌آیند و سر چهار راه پفک می‌فروشند نمی‌دانم عزت عشایر بودن و سختی چوپان بودن و مهاجرت و کوچ بین ارتفاعات و میمند تا این حد دشوار است؟ زودتر بروید تا کبری را ببینید و عشق را در چشمانی که از یاد او اشک می‌ریزد. شاید سفر بعدی نباشد. اگر این پیرمرد ها و پیر زن ها تمام شوند، میمند موزه می‌شود و خالی.

تهران، منزل فرشید

شنبه شب، ۳۱ خرداد، ۱۳۹۳ - کرمان

سفر میمند هم به پایان رسید. امروز به تهران رسیدیم. زندگی ادامه دارد، تا پایان سفر خودش. بزغاله سودابه بزرگ می‌شود و چند وقت دیگر نمی‌توانند از زمین بلندش کنند. کبری در فراق همسر اول خود می‌گرید. او که ۷۸ ساله است، ۲۰ ساله بود که شوهر اولش که ۲۷ ساله بود، فوت کرد. مار نیشش زد و مرد. ۵۷ سال پیش شوهرش مرد و یه فرزند پسر از او دارد و بعد ازدواج کرده و شش فرزند هم از همسر دومش دارد، ولی هنوز گریه می‌کند برای اولی، در جوانی آنقدر سرش را به دیوار زد که هم بینایی اش را از دست داده و هم سر درد گرفته است.

وقتی حساب کردم عشایر میمند حدودا بیست و دو هزار راس گوسفند در آغل‌ها دارند. که می‌شود ۲۲ میلیارد تومان گوسفند سفید بزرگ خوب. ولی برادرهای

January, 6th 2006 - Sabzevar city

Sabzevar is a city filled with worthy old fictile architecture. Even now the main mosque is connected to the city from south and the old and fictile houses in the old context are connected to the main mosque through the same way and atmosphere. Valuable architecture can still be seen in different neighborhoods.

For example, this teahouse, the yard and many rooms of this caravansary can absolutely be used as a tourist attraction and it could definitely be profitable for its owner. At least before it's ruined. I wish the people and the authorities would wake up and make use and joy of all of this past culture and memories. Even a few years later, is too late. The value of these lands is getting higher every day and the owners of these worthy but close to destruction houses and caravansaries are worried of being takeover by the Cultural Heritage Organization. They prefer destruction to the free conquest of the government. Faramarz's brother's house is practically ruined and destroyed with all of its childhood memories.



می برند . خانه برادر فرامرز با همه خاطرات کودکی

آن ها عملاً در حال تخریب است .

۱۶ دی، ۱۳۸۴ - سبزوار

سبزوار پر از آثار با ارزش معماری گذشته و گلی است. هنوز مسجد جامع از پشت (جنوب) به بافت وصل است و خانه های بافت قدیم و گلی به مسجد با همان حال و هوا چسبیده است. هنوز آثار معماری با ارزش در محله های مختلف وجود دارد.

همین قهوه خانه و حیاط و اتاق های فراوان آن می تواند یک مکان توریست پذیر و درآمدزا برای صاحب همین کاروانسرا باشد. حداکثر تا زمانی که تخریب نشده است. کاش مردم و مسئولان بیدار شوند و با همین گذشته و فرهنگ و خاطرات بهره و صفای بیشتری داشته باشند. چند سال دیگر خیلی دیر است. ارزش زمین رو به بالاست و صاحب خانه ها و کاروانسراهای با ارزش در حال تخریب و نگران از تصاحب سازمان میراث فرهنگی هستند. آن ها از ترس تسخیر رایگان به تخریب پناه